



ثمره مراقبه به دست آوردن حال دائمی خوف و رجا است

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: بندگان حقیقی خدا، این دو خصلت خوف و رجا را هم دائم در وجود خودشان دارند و هم توأمان با هم دارند و هیچکدام بر دیگری، ارجح نیست.

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: بندگان حقیقی خدا، این دو خصلت خوف و رجا را هم دائم در وجود خودشان دارند و هم توأمان با هم دارند و هیچکدام بر دیگری، ارجح نیست.

به گزارش خبرگزاری مهر آیت الله قرهی در دویست و نود و هفتمین جلسه درس اخلاق با موضوع : مراقبه (مبحث «خوف و رجا») که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شد. بیاناتی فرموده که در متن زیر مشروح بیانات وی، برای علاقمندان می آید.

ثمره مراقبه: خوف و رجا

یکی از نشانه‌های بندگی پروردگار عالم، عند الاولیاء، همین حال دائمی مراقبه است که اگر کسی، دائم به وضع خود رسیدگی کند و مراقب خودش باشد، در حقیقت معنی بندگی را چشیده و می‌فهمد که بنده در خطر است. لذا حال مراقبه عند الاولیاء، حال غذای روح و نگاه به حیات است.

اعاظم، بزرگان و اولیاء خدا، توصیفات عجیبی را راجع به این حال، بیان فرمودند. از جمله این که ثمره مراقبه، این است که هم امید حقیقی به انسان می‌دهد و هم خوف حقیقی. این مطلب دلیل دارد و یک دلیل اصلی آن، این است: بندگان حقیقی خدا، این دو خصلت خوف و رجا را هم دائم در وجود خودشان دارند و هم توأمان با هم دارند. مسئله دیگر این است که هیچکدام بر دیگری، ارجح نیست.

به فضل الهی در باب این مطلب خوف و رجا، بحث را شروع می‌کنیم که این هم یکی از آن حالات بندگی پروردگار عالم است. این دو خصلت عظمی بایستی به حقیقت، در حال مراقبه، در وجود بشر پدیدار شود و تا لحظه مرگ، انسان مراقب این دو حال خودش که یک حال، حال رجا و یک حال، حال خوف است، باشد و این دو حال را درون خودش حفظ کند.

آن مرد عظیم‌الشأن و الهی، سلطان‌العارفین، آیت‌الله ملافتحعلی سلطان‌آبادی یک نکته بسیار عالی و زیبایی را در این زمینه بیان می‌فرمایند. ایشان می‌فرمایند: اگر این حال خوف و رجا، دائم، تا لحظه مرگ، با مراقبه دائمی، در وجود انسان بود، بدانند که از خصیصین بندگان، عندالله تبارک و تعالی، محسوب می‌شود. نکته، نکته بسیار مهمی است؛ چون کسی این بیان را می‌فرماید که خودش، طی طریق کرده و حالش، مدام حال خوف و رجا بوده است.

پس معلوم می‌شود عندالاولیاء، این دو حال، اولاً دائمی است. ثانیاً یکی بر دیگری، ارجح نیست. ثالثاً این دو، عامل برای این است که انسان، جزء بندگان مخصوص حضرت حق شود.

لذا بیجا نیست که ملای نراقی بیان می‌فرمایند: از نشانه‌های حقیقی اخلاق، این است که انسان در این دو مقام خوف و رجا، سیر کند و این دو خصلت خوف و رجا، دائم در وجود متخلّقین به اخلاق الهی هست.

رابطه خوف و رجا، و عقل و جهل

لذا اگر یک کدام از این دو، به اشتباه برداشت شود، عین جهل است. اما اگر به درستی تبیین شود، عین عقل است. اگر خاطرتان باشد، در جلسات دو سال گذشته، جنود عقل و جنود جهل را عندالمعصومین(ع)، از جمله حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق(ع) تبیین کردیم. حضرت، روایتی را در این باب بیان کردند که این روایت از لحاظ سند، هم از باب علم الدرایه و هم علم الرجال، بسیار عالی است.

مرحوم آیت‌الله کلینی، آن مرد الهی بیان می‌فرمایند: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ [۱]. سَمَاعَهُ، از کسانی است که روایات او، روایات بسیار عالی است و در صدق اللسان و صدق القول و الفعل است و شاگرد حضرت صادق القول و الفعل(ع) می‌باشد. لذا در باب رجال، او را ثقه عظمی هم تبیین کردند. سماعه می‌گوید: «قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» در محضر وجود مقدس امام صادق(ع) بودم. «وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ» و یک عده از دوستان حضرت هم در آن جا بودند. «فَجَرَى ذِكْرَ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ»، بحث عقل و جهل پیش آمد. «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اغْرُقُوا الْعَقْلَ وَجَنَّدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جَنَّدَهُ تَهْتَدُوا»، حضرت فرمودند: عقل و جنود آن و جهل و جنود آن را بشناسید. چرا؟ «تَهْتَدُوا»، تا هدایت شوید. رئیس مذهب بیان می‌فرمایند: اگر به جنود عقل و جهل شناخت پیدا کردید، آن وقت هدایت می‌شوید. لذا باب هدایت، فقط در همین راه است.

اظهار نفهمی؛ نشانه عقل!

«قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ»، سماعه با ادب خاصی بیان کرد: به فدایت شوم ... این همان ادبی است که بیان کردم: ادب و اطاعت، دو بال پرواز برای بندگی می‌باشند. «لَا تَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَا»، فدایت بشوم، ما نمی‌توانیم متوجه شویم، ما نمی‌توانیم بفهمیم مگر این که شما به ما این شناخت را بدهید.

خوب است انسان در محضر بزرگان و صاحبان حقیقی علم که در مقطع اول، معصومین و انبیاء عظام هستند و بعد اولیاء خدا و مردان الهی، اعلان کند که هیچ نمی‌داند. این، خودش رشد است.

آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی در بحث رشحات البحار فرمودند: یکی از نشانه‌های عقل سلیم، این است که انسان، در مقابل اولیاء خدا، اظهار ندانستن و حتی تعبیر ایشان این است که اظهار نفهمی کند. نفهمی به تعبیر ما، عنوان فحش می‌شود که منظور، آن نیست، منظور این است که واقعاً بگوید: من نمی‌فهمم، درک نمی‌کنم و مطلب را متوجه نمی‌شوم. معمولاً آن‌هایی که عقل ندارند، می‌گویند: من می‌دانم. وقتی هم آن‌ها را نصیحت می‌کنند، مدام می‌گویند: من خودم می‌دانم و خود این، عامل برای گرفتاری می‌شود. باید به این مطالب، خیلی دقت کنیم. اصل اخلاق، همین نکات ریز است. جالب است که سماعه بن مهران که این‌چنین بیان می‌کند، یکی از کسانی است که مانند جابر، در اکثر درس‌های حضرت صادق القول و الفعل (ع) هم شرکت کرده است. اما وقتی به آقا می‌رسد، بسیار مؤدب است. لذا از آن «جُعِلْتُ فِدَاكَ» که می‌گوید، معلوم می‌شود که عاقل است. نمی‌گوید حالا که کنار آقا قرار گرفته، برای خودش دیگر کسی شده است و بی‌ادب شود. من هر موقع این‌گونه مطالب را می‌بینم، ناخودآگاه یاد حاج سید احمد آقا می‌افتم. انصافاً در مقام ادب نسبت به حضرت امام راحل، این‌طور بود. نمی‌گفت حالا من پسرش هستم و از نزدیکانش هستم. جالب این بود که هر چه بیشتر می‌گذشت، ادب و احترام ایشان هم بیشتر می‌شد.

وقتی کسی این حال را داشت، بیان می‌کند: «فِدَاكَ لَا تَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا»، ما نمی‌فهمیم، مگر شما مرحمت کنید و بدهید. «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ»، این کلام حضرت، غوغایی است و یک بحث معرفتی دارد که در این‌جا نمی‌توان بیان کرد و این بحث حضرت، یک بحث رشحاتی است که خداوند عقل را از روحانیین و از سمت راشت عرش و از نورش، خلق کرده است!

می‌دانید قبل از خلقت عرش و فرش، نور خدا بود و پیامبر (ص) فرمودند: ما آن انوار قدسی بودیم. لذا اگر بخواهیم این قسمت از روایت را که می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ»، به صورت خیلی مختصر بیان کنیم، باید بگوییم یعنی از نور حضرات معصومین است.

«فَقَالَ لَهُ أَذْبَرُ فَأَذْبَرُ»، پس به او فرمود: برو، رفت. «ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبَلُ فَأَقْبَلُ»، سپس به او فرمود: برگرد و او برگشت و جلو آمد. «فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي».

آرزوی آیت‌الله اصفهانی برای کمک گرفتن از پیرزن نخریسی در فردای قیامت!

خیلی جالب است، این روایت را شنیدید، پیامبر (ص) با صحابه خودشان از جایی رد می‌شدند، یک پیرزنی جلوی درب خانه نشسته بود و نخریسی می‌کرد. پیامبر را دید، با آن حال ضعف پیری و ... بلند شد و سلام و تعظیم کرد. پیامبر فهمید که او با معرفت است. پیامبر (ص) فرمود: خدا را چگونه شناختی؟ پیرزن چون برای تعظیم و تکریم پیامبر بلند شده بود، دیگر نخریسی خود را رها کرده بود. وسیله نخریسی او آرام آرام می‌چرخید تا بایستد. پیرزن گفت: یا رسول‌الله! این چرخ دستی را که من با آن، نخریسی می‌کنم، خودم دارم می‌چرخانم و وقتی آن را رها می‌کنم، آرام آرام می‌ایستد. این عالم باعظمت هم دارد می‌چرخد و یک ید قدرتی می‌خواهد که آن را بچرخاند و الا همه چیز نابود می‌شد. پیامبر رو به اصحابش کرد و فرمود: خداشناسی را از این پیرزن یاد بگیرید.

آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی ذیل این روایت شریفه نکته‌ای را بیان فرمودند که غوغاست. ایشان می‌فرماید: این پیرزن، نشانه این نکته پروردگار عالم است: «خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي»، یعنی عقل داشت.

آیت‌الله مولوی قندهاری می‌فرمودند: آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی دو، سه مرتبه فرمودند: من از خدا خواستم که فردای قیامت هر جایی لنگ ماندم، طوری باشد که از این پیرزن کمک بگیرم. چرا؟ چون او در باب معرفت و عقل است. پس عقل یعنی این. عقل، خلقت عظیم است. هیچ چیزی هم نداشته باشی، اما عقل داشته باشی، همه چیز داری. اما همه عالم به صورت ظاهر در ید تو باشد، ثروت عظیم، مقام و ... هم داشته باشی، ولی عقل نداشته باشی، گویی هیچ چیزی نداری.

«قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاظِ ظِلْمَانِيًا»، سپس عقل را از آن دریای به ظلمت پیچیده شده خلق کرد - همان‌طور که بیان کردم، این‌ها از مطالب حکمتی است - «فَقَالَ لَهُ أَذْبَرُ فَأَذْبَرُ»، پس به او گفت: برو، رفت. «ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبَلُ فَلَمْ يُقْبَلْ»، سپس به او گفت: برگرد، برگشت. «فَقَالَ لَهُ اسْتَكَبَرْتَ فَلَعْنَتْهُ».

هیچ احدی از دایره عبودیت، خارج نیست!

نکته‌ای را بیان کنم که جا دارد بعدها به باب کبر که رسیدیم، مفصل بیان کنم. تواضع عین عقل و تکبر عین جهل است. همه امور جهل از بستر تکبر برمی‌خیزد. «أَبَى وَ اسْتَكَبَرَ» [۲]، ابلیس، تکبر کرد. کبریاپی، مختص ذوالجلال و الاکرام است. لذا این جمله‌ای را که بارها از اولیاء خدا بیان کردم، اگر در کنار این مطلب قرار دهید، معنی پیدا می‌کند و آن، این که: هیچ احدی در دنیا نیامده که آقا باشد، همه باید بنده باشند و هیچ احدی در دنیا از دایره بندگی خارج نیست، منتها یا نعوذ بالله عبد شیطان است، یا عبد نفس، آن «أَعْدَى عَدُوٍّ» [۳] است و یا عبدالله است. از این سه حال خارج نیست و هیچ کسی هم آقا نیست. اگر از دایره عبودیت پروردگار عالم، انسان، برون آمد، فکر نکند دیگر خودم حر هستم و آقا شدم. بلکه یا عبد شیطان است و یا عبد نفس. پس هیچ احدی از دایره عبودیت خارج نیست. این یک قاعده کلی است که اگر مدام به آن مراجعه کنیم، برنده هستیم. ما نعوذ بالله یا عبد شیطان هستیم، یا عبد نفس که فرمودند: «أَعْدَى عَدُوِّكَ تَقْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» [۴] که هزاران بار تأسف بر چنین کسی و یا عبدالله هستیم. از هر کدام هم خارج شدیم، آقا نیستیم، در هر صورت عبدیم.

اولین اعتراض حسود، به پروردگار عالم است!

لذا تکبر، عامل اصلی خود جهل است. «فَقَالَ لَهُ اسْتَكَبَرْتَ فَلَعْنَتْهُ»، عامل لعنت هم همین تکبر است. «ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ حَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا»، سپس برای عقل، هفتاد و پنج سپاه قرار داد که این‌ها را قبلاً بیان کردیم و به سرعت از آن‌ها عبور می‌کنیم.

«فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ»، کسی که مستکبر شود، همین خصوصیت را پیدا می‌کند که اگر ببیند از ناحیه خداوند کرامتی به کسی شده، دشمنی می‌کند. من این را بارها بیان کردم که حسود، اولین ایراد و دشمنی‌اش به پروردگار عالم است؛ یعنی می‌گوید: او لیاقت نداشت، چرا به او دادی؟! نعوذ بالله تو بلد نبودی! این اصلاً قیافه ندارد، حالا بین چه ثروتی دارد! این اصلاً دو دو تا چهار تا هم بلد نیست، آن وقت خدا چقدر به او ثروت داده و ... این‌ها یعنی اعتراض به پروردگار عالم.

لذا ما باید وحشت کنیم که نکند نعوذ بالله به کسی حسادت کنیم، اگر حسادت کردیم، بدانیم اول داریم به پروردگار عالم اعتراض می‌کنیم. بعد هم طبیعی است که دشمنی می‌کنیم و این حسادت، عامل برای دشمنی می‌شود «لَهُ الْعَدَاوَةُ».

مستکبرین عالم خود را حتی برتر از خوبان عالم می‌دانند!

«فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ»، جهل می‌گوید: عقل هم خلقی است مثل من! چه پررو است! یکی از خصوصیات مستکبرین عالم که ناشی از جهل آنان است، این است: خودشان را با خوبان عالم یکی می‌دانند. خودشان را با علی بن ابی طالب (ع) یکی می‌دانند. در دهه محرم داشتم قضایای عبدالله بن ابی را بیان می‌کردم که نتوانستم تمام کنم. همان‌طور که بیان کردم، حسب روایات خود اهل جماعت، یکی از آن‌ها به سینه پیغمبر می‌زند که تو می‌خواهی بر یک منافق نماز بخوانی! یعنی خودش را در رده انبیاء و اولیاء و امیرالمؤمنین و ... می‌داند. خود بزرگ‌بین می‌شود و احساس می‌کند کسی شده است.

همین است که بارها و بارها بیان کردم و تا زنده باشم هم بارها و بارها بیان می‌کنم - که اول از همه برای خودم است و بینی و بین الله من بحث اخلاق را خطاب به نفس خودم بیان می‌کنم - و گفتم که با همین سبک و سیاق هم یادداشت کنید و آن، این که: هر کس ولو به لحظه‌ای تصور کند کسی شده است، همان لحظه، لحظه سقوط اوست! آینده سقوط نمی‌کند، بلکه در همان لحظه سقوط می‌کند.

خصوصیت تکبرورزی همین است. خودش را در مقام پیغمبر می‌بیند، بی‌ادب می‌شود و ... در ابتدای بحث از سماعه بن مهران صحبت کردیم که می‌گوید: «جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا تَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَا» و این‌طور با ادب است که می‌گوید: ما نمی‌دانیم، مگر این که شما به ما بگویید. نمی‌گوید: من بلام، خودم برای خودم کسی هستم و ...

لذا جهل در این‌جا دشمنی می‌کند و می‌گوید: «يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَمْتُهُ وَ قَوَّيْتُهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أُعْطِيتُهُ». رده خودش را با رده عقل یکی می‌داند که این از همان نشانه‌های تکبر است. استکبار حتی خودش را از دیگران برتر هم می‌داند. در عالم، از اول خلقت تا حال چنین کسانی بودند. در ابتدا شیطان بود که گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»، بعد پایین آمد و ابناء آدم را با همین فریب که تو برتری، تو این‌گونه هستی و تو آن‌گونه هستی و ... وسوسه کرد. میان هابیل و قابیل هم این فکر را انداخت که چه فرقی میان من و اوست و آن جنایت صورت گرفت! یعنی قابیل را به نهایت عداوت و قتل رساند که به همین صورت شروع شد که الآن هم می‌بینیم همین‌گونه هست.

لذا اگر بخواهیم از ابتدای خلقت و ابناء آدم تا حال را بگوییم، همین است که بارها و بارها بیان کردیم و آن این که همه این‌ها برای بی‌اخلاقی‌هاست. مکر و نیرنگ‌ها که الآن به سیاست‌بازی معروف شده و آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی می‌فرمودند: لفظ سیاست را خراب نکنید، همه برای همین بی‌اخلاقی‌هاست.

«يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَمْتُهُ وَ قَوَّيْتُهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أُعْطِيتُهُ»، جهل می‌گوید: مثل آن چیزی که به عقل عطا کردی، به من هم بده. یعنی خودش را در ردیف عقل می‌بیند. «فَقَالَ تَعْمَ فَإِنَّ عَصِيَّتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْنِكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ حَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلَ مِنَ الْحَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدِ»، ما همین روایت را هم مدیون این مرد بزرگوار، سماعه بن مهران هستیم که در باب آن ادبش تبیین می‌کند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا تَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَا» و إلا علامه مجلسی ذیل همین روایت شریف، در باب عقل و جهل بیان می‌فرمایند: اگر ادب و اطاعت این مردان خدا که دو بال بندگی است، نبود، این روایت به دست ما نمی‌رسید و ما شاخصه‌های عقل سلیم و جهل را نداشتیم.

لذا اگر حضرات معصومین که آن ذوی العقول حقیقی هستند، شاخصه‌های عقل را تبیین نمی‌فرمودند، ما با بی‌عقلی خودمان، عقل را تعبیر و تفسیر و معنا می‌کردیم.

پس از اول خلقت، همین اخلاق رعایت می‌شد، آن درگیری‌های هابیل و قابیل و ... نبود و هابیلی به شهادت نمی‌رسید. همه از باب تکبر و جهل و ردیف دانستن خود در مقابل اولیاء خداست. این گاهی در داشتن سواد و خواندن سیاهی‌ها پیش می‌آید. خیلی مراقب باشیم، جوان‌های عزیز! دانشجویان عزیز! طلبه‌های عزیز! هر چه بیشتر درس می‌خوانیم، خیلی مراقب باشیم، اگر از ترمی به ترم دیگر و از مقطعی به مقطع بالاتر رفتیم و مدرک بالاتری گرفتیم و ... بدانیم آن موقعی بنده‌ایم که خودمان را در اخلاق بیشتر پیش ببریم و إلا تصور کس شدن می‌کنیم و گرفتار می‌شویم و همان می‌شود که جهل است و خصوصیت مستکبرین عالم چه زیاد و چه کم در ما به وجود می‌آید. آن وقت این دور از عقل است.

خدا ۷۵ لشکر برای عقل قرار داد و درست به همان تعداد، یعنی ۷۵ لشکر برای جهل هم قرار داد که یک موقع جهل نگوید عدالت را در مورد من رعایت نکردید. در حالی که جهل یعنی حماقت و هر چه کمتر بدهند، بهتر است. عقلای عالم می‌فهمند و می‌گویند: ای کاش جهل می‌فهمید و این‌گونه نمی‌گفت که مثل آنچه به عقل دادی، به من بده. «فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أُعْطِيتُهُ»، این روایت را معصوم (ع) دارد می‌گوید. سند روایت را بیان کردیم که چقدر عالی است. اگر غیرمعصوم، این روایت را بیان می‌کرد، آن کسانی که عقل را ظواهر تعبیر می‌کنند، باورشان نمی‌شد می‌گفتند: مگر عقل جان دارد که به او گفتند: برو،

رفت، گفتند: بیا، آمد. مگر چهل جان دارد که گفتند: برو، رفت، گفت: بیا، برگشت؟! می‌خندد و نمی‌فهمد. چون می‌خواهد با تعبیر عقل ظاهری روایت را معنی کند و درک نمی‌کند و تازه این قلت هم می‌آورد و برایش سؤال هم پیش می‌آید که چگونه ممکن است و ...؟! (لذا معصوم(ع) باید بیان کند. اگر معصوم(ع) نمی‌گفت و اگر سماعه بن مهران عامل نمی‌شد که معصوم(ع) بگوید، ما هیچ نداشتیم؛ تازه الآن هم خیلی‌ها متوجه نمی‌شوند. بزرگان فرمودند: این روایت به معنای حقیقی در زمان وجود مقدس آقا جانمان، حضرت حجت بن الحسن المهدی(عج) معنا می‌شود. لذا معلوم است که این روایت خیلی سنگین است. هنوز ما نمی‌دانیم یعنی چه. اما بالاخره برای برون رفت از بد اخلاقی‌ها، زشتی‌ها، پلشتی‌ها و گناهان به ظاهر این روایت تمسک می‌جوییم.

بهره‌گیری ابلیس و نفس از اضداد سپاه عقل

بعد حضرت آن ۷۵ لشکر را توضیح می‌دهند: «الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ» که ما در باب خیر و شر، صحبت‌هایی کردیم. معلوم می‌شود هر کسی که شرور است، عقل ندارد. وزیر جهل، شر است و وزیر عقل، خیر است. وقتی وزیر بیان می‌شود؛ یعنی بقیه می‌روند در زیر مجموعه آن قرار می‌گیرند. لذا هر چه در خیر قدم برداریم، نشانه این است که عقلمان کامل‌تر است.

«وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرُ وَ التَّصَدِيقُ وَ ضِدُّهُ الْجُحُودُ وَ الرِّجَاءُ وَ ضِدُّهُ الثَّقُوتُ»، این بحثی که در ابتدا بیان کردیم که ثمره مراقبه‌های دائمی تا لحظه مرگ این است که بندگان خدا مدام در خوف و رجا هستند. اما رجا یک ضدی دارد و ضد آن، مأیوس بودن است که مدام بگویید: نه و ناامید باشید.

اتفاقاً جهل و ابلیس و نفس اماره (آن «أَعْدَى عَدُو»)، برای هر کدام از این‌ها که از سپاه عقل هستند، ضدش را استفاده می‌کند. مثلاً در مورد امید که یکی از خصایص مؤمنین حقیقی است و همان‌طور که در اول بحث بیان کردیم، این رجا باید با خوف با هم و توأمان با هم باشد و یکی بر دیگری ترجیح داده نشود و ...؛ اما ابلیس از بیرون که قرآن کریم و مجید الهی آن را به عنوان «عدوی و عدوکم» [۵] بیان می‌فرماید و نفس اماره در درون که به عنوان «أَعْدَى عَدُو» است، سعی می‌کنند همه این مطالب عقل را ضدش را برای ما تبیین کنند و از ضد آن‌ها بهره ببرند. لذا حضرت جلوتر دارند انداز و پند می‌دهند که مراقب باشید ضد امیدواری، ناامیدی است.

تخلق به اخلاق الهی، شناخت حد هر چیز و دوری از افراط و تفریط

حالا این امیدواری چیست؟ لذا از این‌جا به بعد همان بحث خوف و رجا را که بیان کردیم از ثمرات مراقبه دائمی است، بیان خواهیم کرد. در این روایت ضد رجا و امیدواری را قنوط و ناامیدی بیان کردند که حالا بررسی خواهیم کرد که قنوط یعنی چه و برای چه تبیین شده، حالاتش چیست و روایت شریفه رجا را کدام رجا می‌دانند، حد امید کجاست و ...

این نکته را هم که بسیار اساسی و مهم است به ذهن خود بسپارید که برای هر مطلبی، عندالمعصومین و عندالاولیاء، از ناحیه خدا، حدی وجود دارد که اگر این حد رعایت نگردد، یا در افراط می‌افتیم و یا در تفریط!

لذا درست گفتند که رجا از سپاه عقل است، اما آن هم حد دارد. اگر آن حد رعایت نشود و کمتر باشد، تفریط است و بیشتر باشد، افراط است. در چه حالی انسان را می‌اندازد؟! اصلاً نکات ریز اخلاق، همین مطالب است. این که امام راحل عظیم‌الشأنمان در سال ۴۰ یا ۴۱ که درس اخلاق می‌دادند، بیان فرموده بودند: اگر شما جامع‌السعادات و دیگر کتب اخلاقی را هم خودتان به تنهایی بخوانید، متخلق نمی‌شوید و باید انسان در محضر بزرگان زانوی تلمذ بزند؛ چون نکات ریز، از ناحیه عالمان عامل و متخلق به اخلاق الهی باید تبیین شود - که این، مایه تأسف است که آن‌گونه نداریم، کجاست آن آیت‌الله خوشوقت، آن عزیزالله و عزیزالحجه؟! کجاست آیت‌الله حق شناس و آیت‌الله مشکینی و امثال این بزرگواران که واقعاً متخلق به اخلاق الهی بودند. آن‌ها که وقتی یک کلام می‌گفتند؛ چون انصافاً عامل بودند، نافذ در قلب بود. آن‌ها که آن حال معنوی و حال عامل بودن را داشتند و آن اثرات را بر جا می‌گذاشتند؛ کجا هستند؟! -

رجا چیست؟ حد رجا کجاست؟! هر مطلبی، حدی دارد که اگر حد آن رعایت نشود، یا به تفریط می‌افتیم و یا افراط. اگر این را رعایت کنیم، غوغا و محشر است و خیلی چیزها به دست آوردیم. اما اگر رعایت نکنیم، صورت ظاهر، گاهی دلمان هم می‌خواهد متخلق باشیم، اما چون بلد کار نیستیم، می‌زنیم و خرابش می‌کنیم. علت مباحث اخلاق همین است که بارها بیان کردم، بحث اخلاق نداریم، درس اخلاق است؛ چون ما باید متخلق به اخلاق الهی شویم. این درس مانند مباحثی که در دانشگاه و حوزه خوانده می‌شود، مانند جبر و آنالیز و فیزیک و شیمی و کلام و ... نیست. اخلاق، روز ما است، شب ما است، رفتار ما است، کردار ما است، حتی خواب ما است، بیداری ما است، نشستن با دیگران، برخاستن با دیگران، چه نوع رفتاری کنیم؟ کجا رحمت باشیم؟ کجا طوری باشیم که حتی اشداء باشیم. دیگر بالاتر از پیامبر که رحمه للعالمین بودند که نداریم. آن پیامبری که خداوند به او فرمود: «وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» [۶]. آن پیامبری که همه عالم به وجود اوست. ولی این‌طور نیست که فکر کنیم رأفت خالی است، بلکه یک جایی اشداء یعنی شدیدترین و باب افعال التفضیل است. حالا کجا باید این‌گونه بود و حد آن چیست؟ لذا حتی آن اشداء علی الکفار هم حد دارد. یعنی با این که اشداء از باب افعال التفضیل است و به معنی شدیدترین می‌باشد، ولی عندالاولیاء برای آن هم حدی قائل هستند. همه چیز حساب و کتاب دارد. اما مهم این است که ما این حساب و کتاب را بفهمیم. اگر این را بفهمیم، برنده‌ایم و می‌توانیم گام‌های بندگی پروردگار عالم را برداریم.

لذا در اول بحث بیان کردم که همه ما در دایره بندگی هستیم و هیچ احدی از دایره بندگی خارج نمی‌شود، منتها یا نعوذبالله عبد شیطان است و یا عبد نفس دون است. یا این که عبدالله شده است. اگر می‌خواهیم عبدالله شویم، باید راین راه‌ها را بدانیم و گام‌هایمان براساس بندگی پروردگار عالم باشد. اصلاً گفتند: یک معنی شیعه یعنی کسی که پیرو است و در جای پای

معصوم(ع)، پا می‌گذارد. یعنی نه یک قدم جلوتر می‌رود و نه یک قدم عقب می‌ماند. گام به گام با معصوم(ع) پیش می‌رود و دقت می‌کند که حالش، حال معصومین(ع) شود. البته منظور این نیست که ما معصوم شویم، نمی‌توانیم معصوم شویم. اما چرا بعضی‌ها آن قدر جلو رفتند که تالی تلو معصوم شدند؟ علت العلل تالی تلو معصوم شدن آن اولیاء خدا، این است که آن‌ها مطیع محض هستند و گام به گام با معصوم(ع) پیش می‌روند. یعنی همان دو بال پرواز، ادب و اطاعت را دارند. پس هر چه جلوتر می‌رویم، معلوم می‌شود که چرا این قدر بر این دو بال پرواز برای بندگی خدا تأکید شده است. وقتی گام به گام با هم شد، طبیعی است دیگر افراط و تفریطی نیست. اگر کسی افراط کرد و احساس کرد ذوی العقول شده، می‌بازد.

همان‌طور که بیان کردیم مختار ثقفی با این که دل اهل بیت(ع) را شاد کرد، مقامش به مقام هیچ یک از شهدای کربلا نمی‌رسد. شاید کسی بگوید: چرا این‌طور می‌گویید؟ او که آن موقع در زندان بود! شاید اگر آزاد بود، می‌آمد. باید گفت: این‌طور نیست و اصلاً خدا می‌خواست که آن موقع در زندان باشد و اجازه به او ندادند که به صف شهدای کربلا وارد شود. خدا خواست و نگذاشت این‌چنین شود. چون در مقابل امام مجتبی(ع)، اظهار فضل کرد که اگر الآن با این سپاهی که تو داری، برویم، شکست می‌خوریم. البته همان‌طور که عرض کردم، به صورت ظاهر همه چیز همان‌گونه که مختار گفته بود، شد و اتفاقاً دو دو تا چهارتا‌های او هم درست بود و در همان جنگ به ران مقدس امام ضربه‌ای زدند و شکاف دادند و حضرت تا آخر عمر، می‌لنگیدند. یعنی حضرت در آن جنگ به صورت خیلی بدی، جراحت دیدند. ابن عباس را هم خریدند. لذا درست بود و در ظاهر هم شکست خوردند. اما مختار یادش رفته بود که بادی مطیع محض باشد، یادش رفت او امام است و من، مأموم هستم. بنا نیست در یک جامعه، دو امام باشد.

چرا این‌گونه هستند؟ چون متخلق به اخلاق الهی نیستند. البته این، بدین منظور نیست که مختار، اخلاق بدی داشت، بلکه متخلق به اخلاق الهی یعنی انسان هر آنچه را پروردگار عالم می‌گوید، یک به یک انجام بدهد. نه افراط کند و نه تفریط. پروردگارا! به اولیاء و انبیاء، ما را همان‌گونه که خودت می‌خواهی، قرار ده (چون خداوند برای همه ما خوبی می‌خواهد و ما هستیم که بلد نیستیم و با خدا لجبازی می‌کنیم و می‌خواهیم طور دیگری باشیم). خدایا! ما را از بندگان صالح خودت قرار بده. ما را متخلق به اخلاق الهی قرار بده. ای خدا! ما را از جهل و نادانی دور بگردان و مزین به عقل سلیم قرار بده. خدایا! به اولیاء و انبیاء، آن عقل کل، آقا جانمان، امام زمان به فریادمان برسان. نائبش، رهبر عظیم‌الشأنمان محافظت بفرما. یک راه برای در امان ماندن از افراط و تفریط

«السلام علیک یا مولای یا صاحب العصر و الزمان»

یکی از راه‌های پناه بردن از این که به افراط و تفریط نیافتیم، خود آقا جان، حضرت حجت(عج) است. این توسلی که من عرض می‌کنم که هر شب با آقا جان داشته باشید، یکی از خصایص آن طبق فرمایش اولیاء، این است که اگر کسی خودش را به آقا جان سپرد، از قضایای افراط و تفریط دور می‌شود. چون ما خودمان خیلی از چیزها را نمی‌دانیم و بدون این توسلات گرفتار می‌شویم و به چه کنم چه کنم می‌افتیم. وقتی انسان با آقا جان هر شب حرف بزند، آن امام رؤف و کریم، آن آقای خوبی‌ها، آن آقای که آنچه همه خوبان عالم دارند، او یک‌جا دارد؛ عنایت می‌کند. آن آقای که جد مکرمش فرمود: «لو ادرکته لخدمته مادام حیاتی»، آن آقای که انبیاء منتظرش بودند. آن آقای که خیلی از بزرگان و اولیاء، تمام عمر گریه کردند و ناله و فغان زدند، اعمال نیک انجام دادند و اعمال متسحبی خود را وقف آقا کردند و یا به مادرش حضرت نرجس خاتون(ع) دادند و گفتند: هر عمل مستحبی که انجام می‌دهیم، برای حضرت نرجس خاتون(ع) باشد، همه این کارها را کردند که یک بار آقا جان را ببینند. یا توفیق داشته باشند زمانی که آقا جان، می‌آیند؛ در آن زمان باشند که اگر بشود، چه می‌شود.

[۱]. الکافی، ج: ۱، ص: ۲۱.

[۲]. بقره/ ۳۴.

[۳]. مجموعه ورام، ج: ۱، ص: ۵۹.

[۴]. مجموعه ورام، ج: ۱، ص: ۵۹.

[۵]. ممتحنه/ ۱.

[۶]. قلم/ ۴.